

فارسی (۲)

ریاضی، تجربی و انسانی - یازدهم

حمید طالب تبار



FilimoSchool.com

قالب شعر:



پروردهٔ عشق

درس ششم



محتوای درس:

معنی واژه‌ها به ترتیب است

توفیق: کسی را به کاری مدد کردن، فراهم شدن اسباب کاری، کامیابی، موفق کردن	یک سر: تماماً، یکسره	رایت: بیرق، پرچم، درفش
رستگاری: رهایی، آزادی، نجات	گشاده: باز، گشوده	جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا
مبتلا: گرفتار، دچار، رنجور	حاجت گه: محل آورده شدن نیاز	آسمان گیر: مشهور
حدیث: سخن	جمله: همه، سراسر	خنیده: مشهور، معروف، نامدار؛ خنیده نام تر
برجست: پرید، به هوا پرید	محراب: قبله، عبادتگاه	گشتن: مشهورتر شدن، پُر آوازه تر گردیدن
حلقه (= در حلقه زلف کعبه): هر چیز گرد و دایره شکل، دایره	موسم: زمان، هنگام	بخت: اقبال، شانس
طریق: راه، روش	اُشتر: شتر	درماند: ناتوان و عاجز شد
پرورده: پرورش یافته	مَحْمِل: کجاوه که بر شتر بندند، مهد	خویشان: جمع خویش، اقوام
سرشت: فطرت، آفرینش، طبع	جهد: کوشش، تلاش، سعی	نیاز: خواهش، حاجت، میل
غایت: پایان، فرجام، نهایت	مهد: گهواره، کجاوه، تخت روان	چاره ساز: چاره گر، علاج کننده
	پُرجوش: بی تاب، ناراحت، آشفته	چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی
	گزاف کاری: بیهوده کاری، زیاده روی	به اتفاق: باهم، همگی

چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمانگیر

معنی: زمانی که عشق مجنون مانند زیبایی لیلی در جهان، مشهور شد،

قلمرو زبانی: چون در مصراع اول ← حرف ربط (= زمانی که) و در مصراع دوم ← حرف اضافه (= مانند) / جهانگیر و آسمانگیر ← صفت فاعلی مرکب مرخم
مفهوم: ← مشهور شدن مجنون در عشق به لیلی

توضیح: این بیت با بیت بعدی، موقوف المعانی است.

هر روز خنیده نام‌تر گشت در شیفتگی تمام‌تر گشت

معنی: هر روز [در عاشقی] مشهورتر شد و در عشق‌ورزی (= عاشقی) کامل‌تر شد. (= به بالاترین حد رسید)

برداشتۀ دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت

معنی: بخت و اقبال از مجنون، روی برگرداند و از او دور شده بود و پدر او در حلّ مشکلاتش، ناتوان و عاجز شده بود.

قلمرو زبانی: بخت ← نهاد / سخت ← قید

مفهوم ← ناکامی مجنون و ناتوانی پدر مجنون

خویشان همه در نیاز با او هر یک شده چاره ساز با او

معنی: تمام اقوام مجنون به فکر چاره جویی و برطرف کردن مشکل مجنون شدند.

قلمرو زبانی: خویشان ← نهاد / همه ← بدل / چاره ساز ← صفت فاعلی مرکب مرخم

مفهوم ← چاره اندیشی و هم فکری برای برطرف کردن مشکل عاشق

بیچارگی ورا چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند

معنی: [اقوام] وقتی درماندگی پدرِ مجنون را دیدند برای حلّ مشکل او به گفت‌وگو پرداختند.

قلمرو زبانی: وُرا ← مخفّف او را / مرجع ضمیر «او» ← پدر مجنون / زبان کشیدند ← فعل کنایی مرکّب
مفهوم ← چاره‌اندیشی اقوام برای برطرف کردنِ مشکل عاشق

گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

معنی: همه اقوام، با هم گفتند، مشکل مجنون با زیارت کردن کعبه (= خانه خدا) حل می شود.

قلمرو زبانی: به اتفاق ← قید / یک سر ← قید / گشاده ← مسند / این در ← ترکیب وصفی

مفهوم ← خانه خدا، برطرف کننده همه مشکلات است.

حاجت‌گه جمله جھسان اوست محراب زمین و آسمان اوست

معنی: [کعبه] محلّ برآورده شدنِ نیاز همهٔ مردمِ دنیاست و عبادتگاه (= قبله‌گاه) اهل زمین و آسمان، آن‌جا است.

قلمرو زبانی: جمله (= همه) ← صفت مبهم / محراب ← مسند

منهوم ← کعبه (= خدا) قبله‌گاه و برآورندهٔ نیاز همه حاجتمندان است.

چون موسم حج رسید، برخاست اُشتر طلبید و محمل آراست

معنی: وقتی که زمان حج فرا رسید، پدر مجنون شتری طلب کرد و آماده سفر شد.

قلمرو زبانی: چون ← حرف ربط / برخاست ← فعل پیشوندی / اُشتر و محمل ← مفعول
منهوم ← آماده سفر شدن

فرزند عزیز را به صد جهد بنشانند چو ماه در یکی مهد

معنی: [پدر مجنون] با تلاش بسیار، فرزند گرامی (= مجنون) خود را که مانند ماه زیبا بود، در کجاوه نشانند.

قلمرو ادبی: جهد و مهد ← جناس / چو ماه ← تشبیه (= فرزند عزیز (= مجنون) مانند ماه زیبا است).

آمد سوی کعبه، سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه

معنی: [پدر مجنون] با دلی دردمند و با حالتی آشفته به کعبه آمد و مانند غلامی به کعبه، متوسّل شد و اظهار بندگی کرد.

قلمرو زبانی: آمد ← دو جزئی با فعل ناگذر / سینه پُر جوش ← قید / کعبه ← متمم

گفت: «ای پسر، این نه جای بازی است
بشتاب که جای چاره سازی است

معنی: [پدر مجنون] گفت: ای پسر (= مجنون) خانه کعبه، جای بازی و سرگرمی نیست. عجله کن، زیرا این جا، محل یافتن چاره و برطرف کردن مشکلات است.

قلمرو زبانی: پسر ← منادا / این ← ضمیر اشاره، مرجع آن، کعبه است.
مفهوم ← کعبه (= جایگاه معشوق)، محل برآورده شدن حاجت ها است.

گو، یا رب از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری

معنی: بگو: خداوندا، به خاطر این کار بیهوده (= عشق به لیلی) و زیاده‌روی کردن در آن (= عشق) با یاری خودت، نجاتم بده.

قلمرو زبانی: «م» در «دهم»، جهش ضمیر دارد (= توفیقم بده ← به من توفیق بده) و نقش متمم دارد.

مفهوم: ← کمک خواستن از خداوند برای رهایی از عشق

دریاب که مبتلای عشقم
آزاد کن از بلای عشقم»

معنی: [بگو خداوندا]، به من کمک کن، زیرا گرفتار عشق شده‌ام و مرا از رنج و بلای عشق نجات بده.

قلمرو زبانی: «م» در «مبتلای عشقم» ← فعل اسنادی (= هستم) / مبتلای عشق ← گروه مسندی / «م» در «بلای عشقم» ← مفعول است (= من را از بلای عشق، آزاد کن)

مفهوم: ← درخواست کمک برای رهایی از عشق

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست، پس بخندید

معنی: وقتی که مجنون از پدرش، سخن عشق را شنید، ابتدا گریه کرد اما بعد [به یادِ عشق لیلی افتاد] و خندید و شاد شد.

قلمرو زبانی: بشنید، بگریست و بخندید ← سوم شخص مفرد ماضی ساده قدیمی

مفهوم ← با هم بودن غم و شادی (= گریه و خنده) عاشق

از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست

معنی: [مجنون] مانند ماری که به دور خود حلقه زده باشد، به سرعت از جایش پرید و حلقه در کعبه را گرفت [و به خدا متوسل شد].

قلمرو زبانی: حلقه زلف و زلف کعبه ← ترکیب اضافی

مفهوم ← متوسل شدن به کعبه (= درگاه خداوند)

می‌گفت، گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

معنی: [مجنون] در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود، می‌گفت: امروز من مانند در خانه کعبه به تو پناه آورده‌ام و متوسل شده‌ام.

تلمذ ادبی: در و بر ← جناس ناهمسان / «بر» در مصراع اول به معنی آغوش و «بر» در مصراع دوم حرف اضافه است ← جناس همسان / «در» در مصراع اول، حرف اضافه و در مصراع دوم اسم است ← جناس همسان / چو حلقه ← تشبیه (= مجنون مانند حلقه در است.) / حلقه ← تکرار / حلقه بر در بودن ← کنایه از متوسل شدن

منموم ← متوسل شدن به کعبه (= درگاه خداوند)

گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

معنی: به من می‌گویند که [ای مجنون] از عشق، دوری کن، اما این رسم دوستی و عاشقی نیست.

قلمرو زبانی: این ← ضمیر اشاره و مرجع آن جدایی از عشق است.

مفهوم ← وفاداری عاشق

با بیت‌های زیر قرابت معنایی دارد:

بگفتا دوستیش از طبع بگذار
اگر چه مهر بُریدی و عهد بُگسستی

بگفت از دوستان ناید چنین کار
هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم

پروردهٔ عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

منی: [پروردگارا] تمام وجود من با عشق پرورش یافته است، بنابراین، امیدوارم، سرنوشتم، چیزی جز عشق نباشد.

قلمرو زبانی: «م» در «سرشتم» و «سرنوشتم» ← مضاف‌الیه / مباد ← فعل دعایی منفی

مفهوم ← سرنوشت عاشق با عشق رقم خورده و وجودش را در برگرفته با بیت‌های زیر قرابت معنایی دارد:

در دلم عشق به جز عشق تو ای یار ندارم
بگفت از عاشقی خوش‌تر، چه کار است؟

در سرم یاد به جز یاد تو ای دوست نباشد
بگفت از عشق، کارت سخت زارست

یا رب، به خدایی خدائیت وانگه به کمال پادشائیت

معنی: پروردگارا، تو را به خدایی و عظمت و بزرگی ات سوگند می‌دهم،

قلمرو زبانی: «ت» در «خدائیت» و «پادشائیت»، به ترتیب، مضاف‌الیه است.

کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگر چه من نمانم

معنی: مرا در عشق به آن حدّ و درجه‌ای برسان که لیلی زنده بماند اگر چه من زنده نباشم.

قلمرو زبانی: «م» در «رسانم» ← مفعول / در مصراع دوم، مرجع ضمیر «او» لیلی است.

توضیح: بیت‌های ۱۸ و ۱۹ موقوف‌المعانی هستند.

مفهوم: عاشق، معشوق را بر خود ترجیح می‌دهد.

گرچه ز شراب عشق مستم عاشق تر ازین کنم که هستم

معنی: خداوندا، اگر چه وجودم از عشق و محبت به معشوق، سرشار است، اما مرا از این وضعیتی که اکنون دارم، عاشق تر بکن (= عشق مرا نسبت به لیلی، بیشتر کن).

قلمرو زبانی: ضمیر «م» در «کنم» ← مفعول (= عاشق تر از این کن مرا)

مفهوم: آرزوی عشق بیشتر داشتن

از عمر من آنچه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای

معنی: [خدایا]، از عمر من، هرچه قدر که باقی مانده است، بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

قلمرو ادبی: بستان و افزای ← تضاد

مفهوم: از خودگذشتگی عاشق

می‌داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید، گشت خاموش

معنی: پدر به سخنان مجنون، گوش می‌کرد وقتی که راز و نیاز عاشقانه مجنون را شنید، ساکت شد.

تلموزبانی: گوش می‌داشت ← فعل مرکب / این قصه ← مفعول / خاموش ← مُسند

دانست که دل، اسیر دارد دردی نه دواپذیر دارد

معنی: [پدر مجنون] فهمید که مجنون گرفتارِ دردِ عشقِ لیلی است؛ دردی که درمان‌پذیر نیست.

مفهوم: دردِ عشق، درمانی ندارد.

با بیت‌های زیر قرابت معنایی دارد:

بگذر طیب، از سرِ درمانِ دردِ من
به مُردن هم خلاصی نیست رنجورِ محبت را

بیمارِ دردِ عشق ز درمان گذشته است
فغان زین دردِ بی‌درمان، که درماندم ز تدبیرش

واژه‌های مهم ادبی

رایت عشق - خویشان - چاره‌گری - به اتفاق - حاجت‌گه - محراب - موسم حج - از جای برخاست - محمل آراستن - به صد جهد - مهد -
گزاف کاری - توفیق - مبتلای عشق - حلقه زلف کعبه - طریق آشنایی - غایتی - تعمیر دل

قلمرو زبانی

۱ ■ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

■ جهد برتوست و بر خدا توفیق زانکه توفیق و جهد هست رفیق سنایی

■ خنیده به گیتی به مهر و وفا ز اهریمنی دور و دور از جفا فردوسی

۱- ■ جهد ← کوشش، رنج بُردن / توفیق ← خدا، اسباب را موافق خواهش بنده مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد، سازگار گردانیدن، مدد کردن
■ خنیده ← مشهور، معروف

قلمرو زبانی

۲ سال گذشته خواندیم که در شیوهٔ بلاغی، جای اجزای کلام در جمله، تغییر می کند، اما در متن آموزشی، مطابق با شیوهٔ عادی و نوشتارِ معیار، نهاد در آغاز جمله و فعل در پایان آن قرار می گیرد.

■ اکنون اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یکسر کز کعبه گشاده گردد این در

۲- اجزای مرتب شده ← [همه] به اتفاق، یکسر گفتند که این در از کعبه گشاده گردد.

قلمرو زبانی

۳ در بیت‌های زیر، نقش «م» را بررسی کنید.

الف) دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

ب) پروردهٔ عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

۳- الف) «م» در «عشقم» (= مصراع اول) به معنی «هستم» ← فعل اسنادی / «م» در «عشقم» (= مصراع دوم) ← مفعول (= من را از بلای عشق، آزاد کن)
ب) «م» در «سرشتم» ← مضاف‌الیه (= سرشت من) / «م» در «سرنوشتم» ← مضاف‌الیه (= سرنوشت من)

قلمرو ادبی

۱ شاعران، در سرودن منظومه‌های داستانی، غالباً از قالب «مثنوی» بهره می‌گیرند؛ مهم‌ترین دلیل آن را بنویسید.

۱- چون که در مثنوی در هر بیت قافیۀ مستقل وجود دارد، یعنی در هر بیت قافیه تغییر می‌کند و شاعر با مشکل قافیه‌سازی روبه‌رو نمی‌شود.

قلمرو ادبی

۲ هریک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی بررسی کنید.

■ چون رایت عشق آن جهان گیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

■ برداشته دل ز کار او، بخت درماند پدر به کار او سخت

۲-

چون رایت عشق آن جهان گیر شد چون مه لیلی آسمان گیر
قلمرو ادبی: رایت عشق ← اضافه تشبیهی / چون مه ← تشبیه / مه ← استعاره از چهره لیلی / مه ← ایهام تناسب ۱- استعاره از چهره لیلی ۲- ماه آسمان که با آسمان تناسب دارد. / آسمان گیر شدن ← کنایه از مشهور و معروف شدن
برداشتنه دل ز کار او، بخت درماند پدر به کار او سخت

قلمرو ادبی: دل برداشتن ← کنایه از ناامید شدن، بی توجهی / دل برداشتن به بخت نسبت داده شده ← جان بخشی (= تشخیص) / بخت و سخت ← جناس
ناهمسان اختلافی

قلمرو ادبی

۳ در بیت زیر، شاعر چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

آمد سوی کعبه، سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

۳- «حلقه در گوش نهادن» کنایه از اظهار بندگی کردن است.

در این بیت، پدر مجنون به کعبه تشبیه شده است. همان‌طور که در خانه کعبه، حلقه داشته است، پدر مجنون هم مانند غلامی (= خدمتکاری) حلقه بندگی در گوش نهاد تا با التماس، خواسته خودش را از خداوند بخواهد. (= ظاهراً در قدیم بعضی از غلامان، به گوششان حلقه آویزان بود که بیانگر بندگی آنها بود.)

قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

- ۱- **معنی بیت:** [کعبه] محلّ برآورده شدنِ نیاز همهٔ مردم دنیا است و عبادتگاه (= قبله گاه) اهل زمین و آسمان، آن جا می باشد.
- مفهوم** ← کعبه، قبله گاه و برآورندهٔ نیاز همهٔ حاجتمندان است.

قلمرو فکری

۲ در بیت های هفدهم و بیستم، کدام ویژگی های «مجنون» بارز است؟

- ۲- بیت ۱۷: گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی
بیانگر ویژگی «وفاداری مجنون»
بیت ۲۰: کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگر چه من نمانم
بیانگر «ایثار و از خود گذشتگی» مجنون است که معشوق (= لیلی) را بر خود ترجیح می دهد.

قلمرو فکری

۳ بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید.

■ عشق بازی، کار بیکاران بُود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟

نعمت الله ولی

پدر مجنون با عشق آشنا نبود و فکر می کرد عشق کار بیهوده ای است و می خواست از راه عقل، مجنون را از عاشقی دور کند؛ اما وقتی عشق پاک مجنون را دید، دریافت که عاشق واقعی، از عشق، رهایی ندارد و درد عشق، درمان پذیر نیست.

معنی: عشق، کار عاشقان سرمستی است که به عقل و خرد، اعتنایی ندارند. انسان عاقل با عشق و عاشقان، کاری ندارد.

قلمرو ادبی: بیکاران ← کنایه از عاشقان (= سرمستان) بی اعتنا به عقل / مصراع دوم استفهام انکاری (= عاقل با بیکاران، کاری ندارد).

منهوم ← تقابل عقل و عشق

قلمرو فکری

۳ بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید.

■ از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روزاؤل، رنگ این ویرانه، ویران ریختند

بیدل

معنی: به فکر آرامش و عافیت (= سلامت) دل نباش، زیرا عاشقان، پایه و اساس دل را بر مبنای درد و رنج قرار دادند و به فکر عافیت طلبی نیستند.

قلمرو ادبی: سر ← مجاز از قصد / معماران عشق ← استعاره از عاشقان / ویرانه ← استعاره از دل

منهوم ← عشق، دل عاشقان را ویران می کند. (= وجود عاشق همراه با درد و رنج است و عاشق به فکر سلامت طلبی نیست).

قلمرو فکری

۴ مفهوم بیت زیر را با نگرشِ خویشانِ مجنون و چاره‌سازی آنها مقایسه کنید.

■ یک بار هم ای عشقِ من از عقلِ میندیش بگذار که دل حل بکند مسئله‌ها را

محمدعلی بهمنی

خویشانِ مجنون، عقیده داشتند که با عقل و تدبیر می‌توان مشکل مجنون (= عشق) را چاره کرد در حالی که در این بیت، شاعر اعتقاد دارد عقل از درک و حل کردنِ مشکل عشق، ناتوان است و حل شدنِ این مسئله را باید به دل (= عشق) سپرد.

معنی: ای عشق، برای یک بار هم عاقلانه فکر نکن، بگذار که دل، عاشقانه، مسائل را حل کند.

قلمرو ادبی: عشق و عقل ← تضاد / منادا شدن عشق ← تشخیص / حل کردنِ مسئله به دل نسبت داده شده ← تشخیص

مفهوم ← تقابل عقل و عشق



گنج حکمت مردان واقعی

یکی از کوه لُکام به زیارت «سَری سَقَطی» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان پیر
از کوه لُکام تو را سلام گفت.»
سَری گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان
بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»

تذکرة الاولیا، عطار

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

لُکام: نام کوهی است در شام و بعضی‌ها گفتند در لبنان	است. حدوداً در سال ۲۵۷ هـ ق در گذشته است.	غایب: بی خبر
سَرِ سَقَطی: نام عارفی معروف بود که عطار، شرح حال او را در تذکرةالاولیا آورده	پیر: عارف، مُرشد	
	حق تعالی: خداوند بلندمرتبه	

یکی از کوه لُکام به زیارت «سَری سَقَطی» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان پیر
از کوه لُکام تو را سلام گفت.»

قلمرو زبانی: یکی ← ضمیر (= اسم) مبهم و نهاد است. / فلان ← صفت مبهم / «را» ← حرف اضافه ← به (= تو ← متمم) / «ی» در «سَقَطی» ← نسبت؛ یعنی
سَقَط فروش، خرده فروش، فروشنده کالای پست و بی ارزش

سَری گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»

معنی: سَری گفت: او در کوه، اقامت کرده است؟ **کار بزرگ و با ارزشی نیست.** انسان واقعی کسی است که در بین مردم بازار مشغول به کار باشد، با این حال، لحظه‌ای از یاد و ذکر خداوند، غافل نشود.

توضیح: «بس کاری نباشد.» یعنی از مردم بُریدن و فقط به خداپرستی مشغول بودن، کار بزرگ و با ارزشی نیست.

مفهوم این حکایت: پرهیز از گوشه‌نشینی منفی / حضور در بین مردم و به یاد خدا بودن